

رفع تصرف ۱۵هکتاری اراضی ملی در اقلید



پایگاه خبری پلیس: با تلاش مأموران انتظامی شهرستان اقلید، ۱۵هکتار از اراضی ملی تصرف شده در این شهرستان به ارزش يك ميليارد و ۳۰۰میلیون ريال رفع تصرف شد. فرمانده انتظامی استان فارس گفت: در پی کسب اخباری مبنی بر تصرف گسترده اراضی ملی در منطقه «سده» شهرستان اقلید، موضوع به صورت ویژه در دستور کار مأموران انتظامی شهرستان قرار گرفت.

سردار «احمدعلی گودرزی» افزود: با دستور مقام قضایی و انجام اقدامات انتظامی در این رابطه، يك نفر دستگیر و ۱۵هکتار زمین تصرف شده به متابع طبیعی بازگردانده شد. وی با اشاره به اینکه ارزش ریالی این زمین يك میلیارد و ۳۰۰میلیون ريال برآورد شده است، گفت: متهم برای تسیر مراحل قانونی به مرجع قضایی معرفی شد.

فرمانده انتظامی استان فارس، تعامل و همکاری دستگاه قضایی در مقابله با زمین خواران و متجاوزان به حقوق بیت‌المال را بسیار مؤثر دانست و از عموم شهروندان خواست هر گونه اطلاع از تصرف اراضی ملی توسط افراد سودجو را برای اقدام قانونی به فوریت‌های پلیسی ۱۱۰گزارش کنند.

توقیف ۴۶دستگاه وسیله نقلیه متخلف در شیراز



پایگاه خبری پلیس: فرمانده انتظامی شهرستان شیراز گفت: طی ۲۴ساعت گذشته، ۴۶دستگاه وسیله نقلیه خودرویی و موتوروی متخلف توسط مأموران انتظامی توقیف و به پارکینگ انتقال داده شده است.

سرهنگ «یوسف ملکزاده» بیان کرد: مأموران انتظامی و یگان امداد شهرستان شیراز، طی ۲۴ساعت گذشته اقدام به اجرای طرح ارتقاء امنیت اجتماعی در سطح شهر شیراز کردند.

وی ادامه داد: در این خصوص، مأموران ۴۶دستگاه وسیله نقلیه متخلف را توقیف و برای سیر مراحل قانونی به پارکینگ انتقال دادند.

فرمانده انتظامی شهرستان شیراز گفت: برابر استعلام‌های انجام شده، هفت دستگاه خودرو و یک دستگاه موتورسیکلت مسروقه نیز در بین این وسائل نقلیه هست که تحقیقات بیشتر پلیس در این خصوص ادامه دارد.

ملکزاده افزود: شهروندان می‌توانند اخبار و اطلاعات خود درباره فعالیت افراد محل نظم و امنیت را از طریق تلفن ۱۱۰ به پلیس اطلاع دهند.

دستگیری ۵۰خرده‌فروش و متهم تحت تعقیب در داراب



پایگاه خبری پلیس: فرمانده انتظامی شهرستان داراب، از تشدید فعالیت‌های انتظامی و دستگیری ۵۰خرده‌فروش مواد مخدر و متهم تحت تعقیب خبر داد.

سرهنگ «فرج رستمی» گفت: طی چند روز گذشته، فعالیت‌های انتظامی در شهرستان داراب گنشد. افزایش احساس امنیت در بین شهروندان و ایجاد حس ناامنی برای متخلفان و هنجارشکنان تشدید پیدا کرد.

وی افزود: در همین راستا مأموران موفق شدند ۵۰خرده‌فروش مواد مخدر و متهم تحت تعقیب را در مخفیگاهشان دستگیر کرده و از محل با توق آنان مقادیری مواد مخدر صنعتی و سنتی کشف کنند. فرمانده انتظامی شهرستان داراب، دستگیری دو سارق و کشف دو دستگاه موتورسیکلت مسروقه، توقیف پنج دستگاه خودرو و ۲۰دستگاه موتورسیکلت متخلف را از دیگر موفقیت‌های اجرای این طرح عنوان کرد.

رئیس در پایان خاطر‌نشان کرد: ارتقاء کیفی احساس امنیت در بین شهروندان، مقابله با تهیه و توزیع کنندگان موادمخدر، برخورد با سارقان و اراذل و اوباش در جهت آسایش مردم، از اولویت‌های پلیس است.

حوادث

۱۲روز در خانه مرد کثیف زندانی بودم

وکیل ملت: اگر زن همسایه صدای ناله‌های مهسا ۲۰ساله را نمی‌شنید، مشخص نبود چه سرنوشتی در دام مرد کثیف داشته باشد.

همه صداها مثل مته مغزم را سوراخ می‌کرد. نمی‌توانستم تحمل کنم، من که خودم می‌دانستم اشتباه کرده بودم، نمی‌دانم چرا دیگران تا این حد اصرار داشتند اشتباهاتم را به رخ بکشند.

از همه بدتر نگاه‌های پدر بود. نه حرفی می‌زد و نه ملامتی می‌کرد. فقط نگاه، کمرش خم شده بود و در طول این یک هفته، موهای کنار شقیقه‌اش هم سفیدتر شده بود. شاید من این طور تصور می‌کردم.

هر کاری می‌کردم تا از دستشان فرار کنم، دوست داشتم از هر کسی که از گذشته خبر دارد دور بمانم، من که زنده بودم، مگر همین مهم نبود؟ مگر برای یک خانواده کافی نیست فرزندشان از یک اتفاق بد جان سالم به در ببرد؟ نمی‌دانم چرا تا من را می‌دیدند، هنوز هم یاد محمد، مواد و تباهی می‌افتند.

همه چیز از دو سال پیش شروع شد، زمانی که محمد را در راه کلاس کتکور تا خانه دیدم. او یکی از پسران معروف محلمان بود که هر دختری دوست داشت با او حرف بزند. بین هم‌سن و سال‌های من، به یک پسر خوش‌تیپ و بین‌سن‌تراها با عنوان یک پسر که باید از فرزندان خوب دوری می‌کرد، معروف بود.

در راه دیدمش. من را دید. سلام کرد. سلام کرد، حرف زد. حرف زد. به همین راحتی با آشنا شدیم. من آن زمان ۱۸سالم بود و او ۶سال از من بزرگ‌تر بود. زمانی که با او حرف می‌زدم، هر روز بیشتر از قبل به او عاقل بودنش بی می‌بردم. فکر می‌کردم همه چیزهایی که پشت سرش می‌گویند اشتباه است. کسی او را نمی‌شناسد و به همین دلیل به خودشان اجازه می‌دهند درباره او فکراهی بد بکنند.

روز به روز علاقم‌به محمد بیشتر می‌شد و او هم این‌طور نشان می‌داد. همه چیز داشت خوب پیش می‌رفت تا اینکه یک روز با ناراحتی به دیدن آمد و



گفت می‌خواهد به خواستگاری‌ام بیاید، اما از واکنش خانواده‌ام می‌ترسد.

حق هم داشت. من تا آن لحظه به از دواج و واکنش خانواده‌ام فکر نکرده بودم. پدر من مهندس بود و مادرم هم فوق‌لیسانس روان‌شناسی داشت، اما خانه‌دار بود. خانواده‌ام علاوه بر تحصیلات، به اصالت خانوادگی اهمیت می‌دادند که محمد هیچ کدام از اینها را نداشت. مادر محمد سال‌ها قبل فوت کرده بود و پدرش هم معتاد بود. او را پیش پدربزرگش گذاشته بود و از پدرش هم خبری نبود. محمد حتی شغل درست حسابی هم نداشت و هر بار به صورت پاره‌وقت در جایی کار می‌کرد. با تمام این مسائل، من دوستش داشتم.

پدرم با او گفتم تو به خواستگاری بیا، من خانواده‌ام را می‌کنم. زمانی که خانواده فهمیدند چه کسی می‌خواهد به خواستگاری بیاید، اول خندیدند و همه چیز را به شوخی گرفتند؛ اما وقتی دیدند من در تصمیم جدی هستم، اوضاع جور دیگری شد. مادرم خواستگاری‌های به قول خودش درست و حسابی را دانه دانه برای‌می‌شمرد و می‌گفت تو اینها را نخواستی، چی در این پسر معتاد دیدی که پایت را در یک کفش کردی.

وقتی به محمد می‌گفتند معتاد، دلم می‌خواست خانه را روی سر همه خراب کنم. به زور اعتصاب غذا و اشک و گریه‌زاری و تهدید به خودکشی، همه را راضی کرده که به ازدواج من و محمد رضایت دهند. البته این پروسه حدود یک سال طول کشید. من از درس و مدرسه دست کشیدم و فقط به محمد فکر می‌کردم. عروسی کردیم، اما بیشتر شبیه عزا بود. فقط من و محمد و پدربزرگش خوشحال بودیم. خواهر بزرگ‌ترم از زور ناراحتی اصلا به جشن کوچکی که در خانه پدربزرگ محمد گرفته شده بود، نیامد.

پدرم سسر عقد یک خانه به نامم کرد، همان کاری را که برای خواهر بزرگ‌ترم کرده بود و مادرم هم ماشینی را که برایم خریده بود به نامم کرد. ما یا خوشحالی به خانه بخت، یعنی خانه‌ای که پدرم داده بود رفتم. همه چیز خوب بود. زندگی شیرین‌تر از آن بود که فکرش را می‌کردم و خوشحال بودم که به خاطر حرف پدر و مادرم، محمد را رد نکرده بودم. از ماه بعد، محمد دیگر سسر کار نیمه‌وقت هم نمی‌رفت و وقتی می‌گفتم پول نداریم، می‌خندید و می‌گفت خب از پدرت پول بگیر.

اولیل فکر می‌کردم شوخی می‌کنند؛ اما زمانی فهمیدم حرفش جدی است که هیچ چیز در خانه برای خوردن نداشتیم و هیچ چیز برای او اهمیت نداشت. من از مقدار پس‌اندازی که داشتم برای خانه خرید کردم و در آگهی‌ها اختلافاتمان از همین جا شروع شد. دعوا کردیم و بحث می‌کردیم. همه حرف او این بود که خانواده من باید به ما پول بدهند و من نمی‌خواستم از کسی تقاضای پول کنم. کم‌کم به من ثابت شد که محمد غیرت کار کردن ندارد و به دلیل وضعیت مالی پدرم با من ازدواج کرده است. تلخ بود، اما واقعیت داشت. دیگر زندگی شیرین نبود. هم‌ماش دعوا بود و بحث.

من بساز تحمل کردم، چون نمی‌خواستم به خانواده‌ام بگویم به این زودی پشیمان شدم، اما محمد کاری کرد که دیگر از تحمل من خارج بود. او یک روز به خانه آمد و در حالت عادی نبود. می‌دانستم گاهی مشروبات الکلی می‌خورد و حتی به مواد کشیدنش هم شک کرده بودم، اما هیچ وقت او را در این حالت ندیده بودم. حالش بد بود. مدام داد می‌زد یا می‌خندید.

از او ترسیده بودم. او هم این را فهمیده بود. با آرامی به طرفم آمد و گفت باید خانه را به نامش بزنم. حرفی نزنم. من را زد. دوباره حرفش را تکرار کرد. گفتم این کار را خوشحال بودیم. خواهر بزرگ‌ترم از زور ناراحتی اصلا به جشن کوچکی که در خانه پدربزرگ محمد گرفته شده بود، نیامد.

فرادی آن روز، زمانی که به خودش آمده بود پشیمان از کارش شد، اما سر حرفش ایستاده بود. می‌گفت تا زمانی که خانه را به نامش بزنم، حق ندارم بایم را از خانه بیرون بگذارم. تلفن‌ها را هم جمع کرده بود. دوازده روز من را در خانه حبس کرد و تنگم زد. با ته سیگار تمام بدنم را سوزاند. فکر می‌کردم دیگر راه نجاتی ندارم تا این که یکی از همسایه‌ها صدای گریه‌ام را شنیده و شک کرده بود و پلیس را خبر کرد. این کابوس خیلی اتفاقی تمام شد. خدا کمکم کرد، وگرنه معلوم نبود به خاطر ندانم کاری‌ام، زنده می‌ماندم یا نه.

۲۰سال حس، مجازات ربودن زن شوهر دار توسط یک دوست خانوادگی

بهانه آوردن مدارک برای کارهای طلاق، محسن قبول را که در محل بود بازداشت کردند و در اختیار کارآگاهان جنایی قرار دادند. محسن ابتدا منکر آدم‌ربایی شد و روز حادثه را چنین برای مأموران شرح داد: شش ماه قبل، پریا برای کارتنی تلفن همراهش به محل کار من آمد و با هم آشنا شدیم. پس از مدتی من را با خانواده و همسرش آشنا کرد. حتی چند بار خانوادگی مسافرت رفتم و من را برای جشن سالگرد ازدواجشان دعوت کردند. پریا با بیژن اختلاف داشت؛ برای همین آن روز با من تماس گرفت و از من خواست به منزلشان بروم تا با بیژن حرف بزنم. وقتی به آنها رفتم با بیژن دعوایمن‌اشد. پریا خواست او را با خودم ببرم و با پای خودش با من آمد.

اما پریا حرف‌های محسن را رد کرد و گفت: درست است، ما شش ماه قبل با یکدیگر آشنا شدیم. بعد از اینکه محسن متوجه شد چشم دخترم مشکل دارد، به بهانه اینکه چشم‌پزشک خوبی را می‌شناسد، با من تماس می‌گرفت. همچنین یک بار وکیل برای کارهای برادرم به او معرفی کرد. این شد که محسن کم‌کم وارد خانواده‌مان شد. به بهانه سالگرد ازدواج‌م ما را با خود به شمال برد. بعد از آن مدام من را تهدید می‌کرد و آرامش را از خانه ما گرفت. خانواده‌ام را تهدید به قتل می‌کرد.

تا اینکه آن روز به منزل ما آمد و به زور من را همراه خودش برد و خواست از همسر جدا شوم و با او زندگی کنم. حتی همسایه‌ها نیز شاهد هستند که با چه وضعی من را از خانه بیرون کشید و بدون روسری و لباس مناسب داخل ماشین هل داد. من را در خانه مادرش زندانی کرد. اجازه نداشتنم از خانه خارج شوم تا اینکه به بهانه آوردن مدارک برای کارهای طلاق، محسن قبول را که در محل بود بازداشت کردند و در اختیار کارآگاهان جنایی قرار دادند. محسن ابتدا منکر آدم‌ربایی شد و روز حادثه را چنین برای مأموران شرح داد: شش ماه قبل، پریا برای کارتنی تلفن همراهش به محل کار من آمد و با هم آشنا شدیم. پس از مدتی من را با خانواده و همسرش آشنا کرد. حتی چند بار خانوادگی مسافرت رفتم و من را برای جشن سالگرد ازدواجشان دعوت کردند. پریا با بیژن اختلاف داشت؛ برای همین آن روز با من تماس گرفت و از من خواست به منزلشان بروم تا با بیژن حرف بزنم. وقتی به آنها رفتم با بیژن دعوایمن‌اشد. پریا خواست او را با خودم ببرم و با پای خودش با من آمد.

اما پریا حرف‌های محسن را رد کرد و گفت: درست است، ما شش ماه قبل با یکدیگر آشنا شدیم. بعد از اینکه محسن متوجه شد چشم دخترم مشکل دارد، به بهانه اینکه چشم‌پزشک خوبی را می‌شناسد، با من تماس می‌گرفت. همچنین یک بار وکیل برای کارهای برادرم به او معرفی کرد. این شد که محسن کم‌کم وارد خانواده‌مان شد. به بهانه سالگرد ازدواج‌م ما را با خود به شمال برد. بعد از آن مدام من را تهدید می‌کرد و آرامش را از خانه ما گرفت. خانواده‌ام را تهدید به قتل می‌کرد.

راز مرد گرسنه با دست و لباس‌های خون آلود در خیابان ولی‌عصر تهران چه بود؟

کشت. در حالی که در بررسی‌ها روشن شد ابراهیم هرگز به مواد مخدر اعتیاد نداشته است. محمد در بن بست اطلاعاتی قرار گرفت و به ناچار به جنایت اعتراف کرد. وی گفت: شش سال قبل از همسرم جدا شدم و در خانه دوستانم زندگی می‌کردم. تا اینکه سه ماه قبل به یک پانسینور در حوالی خیابان ولی‌عصر رفتم. من آنجا زندگی می‌کردم و چون کار درست و حسابی نداشتم، سر کمد دوستانم می‌رفتم و دست به سرقت می‌زدم، تا اینکه مسئولان پانسینور به ماجرای بی بردند و من اخراج شدم. شب‌هایی که در پانسینور بودم و از پنجره بیرون را نگاه می‌کردم، آپارتمانی را شناسایی کرده بودم که چند طبقه آن خالی از سکنه بود و می‌دانستم در طبقه چهارم، یک مرد سالخورده به تنهایی زندگی می‌کند.

وی ادامه داد: بعد از اخراج از پانسینور، جایی برای خواب نداشتم. به همین دلیل مقابل آپارتمانی که آن را شناسایی کرده بودم رفتم و رزنگ زدم و گفتم مأمور گاز هستم. به محض اینکه پیرمرد در را برایم باز کرد، به طبقه پنجم که خالی بود رفتم و تا فردا ظهر خوابیدم. گرسنه بودم که به طبقه چهارم رفتم و در راه هل دادم که باز شدم. می‌دانستم پیرمرد در



سه‌شنبه< ۱۲ بهمن< ۱۳۹۵
سال دوم< دوره جدید
شماره ۶۸

حقوق



سروالسادات طباطبایی‌زاده

نقعه اولاد با چه کسی است؟

عرف چنین می‌بنارد که نقعه مختص به زن است و فقط مرد ملزم به پرداخت نقعه به همسرش است؛ اما چنین تفکری اشتباه است و باید گفت طبق قانون ایران، نقعه به اقارب (خویشاوندان) نیز در شرایطی تعلق می‌گیرد و آنها تا جایی که در قانون مقرر شده، ملزم به انفاق یکدیگرند. حال سوال این است چه کسی مستحق نقعه است؟ آیا فقر و غنا تأثیری در گرفتن نقعه دارد؟ آیا اولاد نیز می‌تواند نقعه دریافت کند؟ در این شماره از مطالب حقوقی، به بیان پاسخ این سوالات می‌پردازیم.

طبق ماده ۱۱۷۷ کسی مستحق نقعه است که نادر بوده و نتواند به وسیله اشغال به شغلی، وسایل معیشت خود را فراهم کند. طبق ماده ۱۱۹۸ قانون مدنی، کسی ملزم به انفاق است که توانایی دادن نقعه را داشته باشد، بدون اینکه از جهت دادن نقعه در زندگی و مخارج آن دچار مشکل نشود. حال فرض کنید شخصی نادر بوده و به وسیله شغلی که پیشته کرده، نمی‌تواند وسایل معیشت خود را فراهم کند و پدر او نیز بسیاری نتوانند است. حال سوال اینجاست که آیا این شخص می‌تواند از پدرش تقاضای نقعه کند؟

در پاسخ باید گفت طبق ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی، نقعه اولادی که نادر است و نمی‌تواند به واسطه اشتغال به شغلی، مخارج و هزینه‌های زندگی خود را که شامل مسکن، لباس، غذا و اثاث خانه به قدر حاجت است فراهم کند، به عهده پدر است و در صورت عدم توانایی پسر در پرداخت نقعه یا فوت

او، پرداخت نقفه بر عهده اجداد پدری (پدربزرگ) است. حال در صورت نبود پدر یا اجداد پدری یا عدم توانایی آنها به پرداخت نقعه، نقفه اولاد بر عهده مادر است. حال تصور کنید اگر مادر نیز توانایی پرداخت نقعه را نداشته باشد یا فوت کرده باشد، در مرحله بعد نزدیک‌ترین شخص به اولاد مسئول پرداخت نقعه به او است. بدین معنا که اجداد و جدات مادری (پدربزرگ و مادربزرگ مادری) و جدات پدری (مادربزرگ پدری) ملزم به انفاق می‌شوند. حال اگر اجداد و جدات مادری و جدات پدری همه در قید حیات بوده و همچنین از لحاظ مالی توانایی پرداخت نقعه به اولاد خود را دارند، در این صورت آنها باید نقفه را به حصه مساوی به اولاد بدهند. لازم به ذکر است که اگر به طور مثال مادربزرگ پدری نقفه را به اولاد پرداخت کند، این مسئولیت از سایر خویشاوندان مذکور که توانایی مالی داشته و ملزم به انفاق بوده‌اند برداشته می‌شود. اما مادربزرگ پدری می‌تواند به سایر خویشاوندان، همانند پدربزرگ مادری و مادربزرگ مادری در صورت رد قید حیات بودن و داشتن توانایی پرداخت نقعه، مراجعه کند و مبلغی را که به اولاد برده است، به نسبت سهم سایرین از آنها دریافت کند.

کشف ۶۶کیلو مواد مخدر در فارس



پایگاه خبری پلیس: رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر استان، از کشف ۵۹کیلوگرم تریاک و هفت کیلوگرم هروئین خبر داد. سرهنگ «محمدجعفر تولاچی» گفت: مأموران پاسگاه «هرمود باغ» شهرستان لارستان، هنگام کنترل خودروهای عبوری در محور بسنتک- لارستان، به یک دستگاه خودرو پژو ۴۰۵ مظنون و خودرو را متوقف کردند. وی ادامه داد: در بازرسی از این خودرو دستگیر و یک دستگاه خودرو پژو ۲۰۶ پارک شده در منزل توقیف شد. افزود: در بازرسی از این خودرو، هفت کیلوگرم هروئین کشف شد.

تولاچی افزود: مأموران پلیس مبارزه با مواد مخدر استان، از فعالیت یک باند مواد مخدر مطلع و مراتب دستگیری اعضای این باند را در دستور کار خود قرار دادند.

رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر فارس گفت: در این راستا، مأموران با انجام کارهای اطلاعاتی و پلیسی مخفیگاه این افراد را شناسایی و به محل مورد نظر در یکی از خیابان‌های شیراز اعزام شدند.

وی با بیان اینکه در این خصوص سه متهم دستگیر و یک دستگاه خودرو پژو ۲۰۶ پارک شده در منزل توقیف شد، افزود: در بازرسی از این خودرو، هفت کیلوگرم هروئین کشف شد.